

عنوان و نام پدیدآور: آرمان در جست و جوی دوست
 سرشناسید: ابابکری، حمیده، ۱۳۵۹-
 مشخصات نشر: تهران: انتشارات چکمه، ۱۳۹۳
 مشخصات ظاهری: ۱۸۵ ص
 فروست: مجموعه داستان های اتاق تجربه
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۱۶-۵۹-۱
 موضوع: داستان های فارسی - قرن ۱۴
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۱۶۵۱۴۴ ب PIR۷۹۴۳
 رده بندی دیوبی: ۸۴۳۱۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۴۷۷۵۵



نشر چکمه

آرمان در جست و جوی دوست
 مجموعه داستان های اتاق تجربه
 نویسنده: حمید ابابکری

ویراستار: عذرا جوردانی

مدیر هنری و طراح جلد: حسین صافی

صفحه آرائی: فائزه گرجی

مدیر تولید: علیرضا صدقی

ناشر: نشر چکمه

چاپ اول: ۱۳۹۳

پیشگفتار: ابابکری

شمارگان: ۱۲۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۱۶-۵۹-۱

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

پسگفتار: ابابکری

نشانی انتشارات: تهران، خیابان دکتر بهشتی، بعد از پل
 سهروردی، خیابان کاوسی فر، کد پستی: ۱۶۹۱-۱۳۴۵
 پلاک ۳، طبقه همکف
 صندوق پستی: ۱۶۹۱-۱۳۴۵
 تلفن: ۸۸۵۴۷۷۹۵-۸

نماینده: ۸۸۵۴۷۷۹۹

نشانی الکترونیکی: www.chekkehpub.com
info@chekkehpub.com

آمان
و جوی و
و جوی و

نور
و جوی و

www.ketab.ir

فهرست

۹	فصل اول وارث شاعر بزرگ کزستان
۲۱	فصل دوم دلیلی ترین گفت و گوی بابانوچهر با من
۲۹	فصل سوم فکری بکرم فکرهای بی نتیجه!
۳۷	فصل چهارم شناسایی همه ها
۴۷	فصل پنجم دعوت نمای دوستانه
۵۷	فصل ششم ادب
۶۷	فصل هفتم بید دوستی
۷۷	فصل هشتم دوست های و
۸۵	فصل نهم اولین مطلب وبلاگ
۹۳	فصل دهم دوستی های بیشتر
۱۰۳	فصل یازدهم آغاز ماجراهای واقعی!
۱۰۹	فصل دوازدهم اولین مأموریت دسته جمعی
۱۱۷	فصل سیزدهم آخر ایلیا چه اش شده؟
۱۲۷	فصل چهاردهم بازی سایه ها!
۱۳۳	فصل پانزدهم کابوس شروع می شود!
۱۴۳	فصل شانزدهم رنگ در چه کسی به صدا درآورد؟
۱۴۹	فصل هفدهم مهمان ناخوانده!
۱۵۷	فصل هجدهم پاتوق جدید!
۱۶۷	فصل نوزدهم کز لاگ!
۱۷۵	فصل بیستم برای دو تا از بهترین دوست هایم

وسوسه، فراموشی رهاش؛ این سه کاری بود که باید می‌شد تا کارِ رمان تجربه‌ی کودک و نوجوان به انجام برسد؛ و من همین کار را کردم، فقط همین سه مورد.

پیش از هر چیز باید وسوسه‌ش من می‌کردم، یا بهتر بگویم: وسوسه‌ی نوشتن را به جان‌شان می‌انداختم... و انداختم. در چنین مواقعی باید خودت بایستی کنار، فقط کمی درازت تا وسوسه، کار خودش را بکند. می‌دانم، برای بعضی از ما سخت است این کنار ایستادن و فقط تماشا کردن. دلواپس کژ و مژ رفتنِ جانِ مستم است. دلواپس افتادنشان، زخمی شدنشان، دور شدنشان و... اما پاره‌ام نیست، این واژه‌های بی‌نام و نشان را باید دور ریخت و کاهش من با فراموشی کاهش دادم. فراموشی همه‌ی خط‌کشی‌ها، تئوری‌ها، خواننده‌ها و شنیده‌های قبلی... باید ذهنشان پاک می‌شد، سفید سفید!

هر چه تئوری داستان بلد بودند، گفتم بریزید دور؛ هر چه داستان و
رمان و سبک و مدل داستانی خوانده بودند، گفتم از ذهنتان پاک کنید؛
پاک پاک، سفید سفید... باید ذهنشان سفید می‌شد، فراموشی
مطلق. حالا وقت رهایی بود. باید خودش را، ذهنش را، قلمش را،
کیبوردش را، یا هر چیز دیگرش را رها می‌کردند در این سفیدی
مطلق.

حالا به موقعی بود که تو باید پرهیزگارانه کناری می‌ایستادی و
تماشا می‌کردی تا این بار رهایی کار خودش را بکند. کار خودش را
کرد.

حتم داشتم می‌گفتم: اصلش همین شد: قصه‌هایی که قصه‌های
خودشان است، سبیه خمدان، مدل خودش را، مدل «اتاق تجربه‌ی
رمان کودک و نوجوان» خودش را. و من در این میان فقط تماشاگر
بودم، گیرم تماشاگری پرهیزگار که گاهی وسوسه‌شان می‌کرد برای
نوشتن، گاهی نهیبشان می‌زد برای فراموشی و گاهی تحریکشان
می‌کرد برای رهایی... همین؛ همین قصه وسوسه، فراموشی، رهایی.

فریدون سوزا خانی

دبیر مجموعه